



درس تفسیر سوره مبارکه دخان - جلسه ۱۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ (۳۴) إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ (۳۵) فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۶) أَ هُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ قَوْمٌ تُبْعَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۳۷) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ (۳۸) مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۳۹) إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (۴۰) يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۴۱) إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۴۲) إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ (۴۳) طَعَامُ الْأَثِيمِ (۴۴) كَانُمُهْلٍ يَغْلَى فِي الْبُطُونِ (۴۵) كَعَلَى الْحَمِيمِ (۴۶) خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ (۴۷) ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (۴۸) ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (۴۹) إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ (۵۰)﴾

طرح جریان معاد بعد از بیان ماجرای آل فرعون و قوم ثبّع

سوره مبارکه «دُخان» که در مکه نازل شد، عناصر محوری سورِ مکی اصول دین است - توحید و وحی و نبوت - که در کنار آن مسائل ولایت و اهل بیت هم مطرح است، در آغاز این سوره بعد از جریان سوگند به «کتاب مبین»^۱ فرمود: ﴿إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾^۲ بعد مسائل توحیدی را ذکر فرمود و از عاقبت و معاد هم «إنذار» کرد و اجمالاً

۱. سوره دخان، آیه ۲.

۲. سوره دخان، آیه ۳.

در آیه شانزده ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾ را مطرح فرمود. بعد از اینکه قصه آل فرعون و قوم «تَبَع» را ذکر فرمود، به مسئله معاد پرداخت که برای همه مسئله مهمی بود و هست.

پاسخ شبهه حس منکران معاد

فرمود اینها منکر معاد هستند و اینها یا مثل فرعون به قدرت خودشان تکیه می‌کنند که ﴿فَقُولِي بَرَكْنَه﴾^۱، ما کسانی را از بین بردیم که از اینها مقتدرتر هستند ﴿أَمْ هُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ﴾ و اگر شبهه‌ای دارند می‌گویند: ﴿فَأَنذَرُوا بِآبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. ما تبیین کردیم که معاد رجوع به دنیا نیست، معاد سیر مستمر «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» است و اگر اینها می‌خواهند در دنیا مسئلهٔ احیای مرده را از نزدیک تجربه کنند، کم نبودند انبیا(عَلَيْهِمُ السَّلَام) که مرده‌ها را به معجزه الهی زنده کردند و هر ساله ما مُرده را زنده می‌کنیم، به اینها می‌گوییم وقتی بهار شد به این فکر باشید که ﴿أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾^۲ ما هر سال داریم مرده را زنده می‌کنیم! وقتی بهار می‌شود دو تا کار انجام می‌گیرد: یکی خوابیده‌ها را بیدار می‌کند و دیگر اینکه مرده‌ها را زنده می‌کند. این درخت‌ها در زمستان خوابند و در بهار بیدار می‌شوند، وقتی بیدار شدند نیازی به غذا دارند، غذای آنها هم از آب است و خاک است و کود است و امثال آن؛ این خاک‌های اطراف این درخت مُرده‌اند! ما طرزی رهبری می‌کنیم که این درخت از راه ریشه این خاک‌های مرده را به بدن خودش جذب بکند و به صورت خوشه و شاخه دریاورد، این خاک مرده است که حیات گیاهی پیدا می‌کند! ما هر سال داریم مرده را زنده می‌کنیم! ﴿أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾. اگر اینها براساس حس و تجربه می‌خواهند سخن بگویند، ما هر سال داریم مرده را زنده می‌کنیم.

۱. سوره ذاریات، آیه ۳۹.

۲. سوره حدید، آیه ۱۷.

پاسخ برهانی به شبهه تجریدی منکران معاد با استفاده از آیات قرآن

اگر در مراحل تجریدی بخواهند فکر بکنند، ما هم چند تا برهان اقامه کردیم؛ یکی اینکه اگر نظام آفرینش حساب و کتابی نداشته باشد و هر کس هر کاری کرد نه پاداش ببیند و نه کیفر - اگر معاد نباشد وضع همین است! - این می‌شود «لَعِب» و خدا کار «لَعِب» نمی‌کند؛ این می‌شود باطل و خدا کار باطل نمی‌کند؛ این می‌شود «عَبَث» و خدا کار «عَبَث» ندارد؛ این می‌شود «سُدی» و خدا کار «سُدی» نمی‌کند؛ این چهار آیه که ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾^۱ در بخش پایانی سوره «مؤمنون» یا ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾ یا ﴿مَا خَلَقْتَهُ هَذَا بَاطِلًا﴾^۲ یا ﴿أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾^۳ اینها چهارتا حدّ وسط هستند که هم می‌توان هرکدام از آنها را به صورت شکل اول تنظیم کرد و هم به صورت شکل دوم؛ هستی بی‌هدف باطل است و باطل را خدا انجام نمی‌دهد؛ هستی بی‌هدف «لَعِب» است و خدا کار «لَعِب» را انجام نمی‌دهد؛ هستی نظام به آفرینش بی‌هدف «سُدی» و باطل است و خدا کار «سُدی» و باطل انجام نمی‌دهد. این مباحث در اوّل سوره مبارکه «یونس» مبسوطاً بحث شد، در سوره «ص» بحث شد، در سوره «مؤمنون» بحث شد، در سوره «قیامت» به خواست خواهد آمد که ﴿أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾؛ اگر این کارها باشد، این کارها «عَبَث» است و خدا کار «عَبَث» نمی‌کند؛ لذا در همین قسمت هم، یعنی آیه ۳۸ و ۳۹ سوره مبارکه «دُخان» که محل بحث است، می‌فرماید ما آسمان و زمین را به عنوان بازیگر نیافریدیم که این قسمت نفی است، یک؛ و ما آسمان و زمین را جز به حق نیافریدیم، دو؛ اینها با حق ساخته شد و حق هم یعنی هدفمند!

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۳. سوره قیامت، آیه ۳۶.

اگر شما دقیق‌تر براساس برهان تجربیدی بخواهید فکر بکنید، ما انسان را به شما طرزى معرفى می‌کنیم که انسان یک موجودِ نمیری است! شما به این فکر هستید که مُرده را خدا زنده بکند، انسان که نمی‌میرد! اگر براساس همین مَوْتِ ظاهری، یعنی براساس بحث تجربی و حسّی و امثال آن می‌خواهید حساب بکنید، ما هر ساله داریم مرده را زنده می‌کنیم! اگر آن فهم را دارید که درباره انسان آن معانی عالی را بفهمید، انسان که مُردنی نیست! فقط این بدن انسان متفرّق می‌شود که دوباره جمع می‌کنند، ولی روح که نمی‌میرد! آن‌طوری که ذات اقدس الهی انسان را معرفی می‌کند، انسان یک موجود نمونه‌ای در ساختار خلقت است! درست است که ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۱، لکن همه به طرف خدا هم سیر دارند و هم صیوروت؛ اما تنها قافله‌ای که به لقای خدا بار می‌یابد قافله انسانیت است! ﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲، نه در بین راه توقف دارید و نه در بین راه نابود می‌شوید؛ مرگ به معنای تَخَلُّلِ عدم بین متحرّک و هدف نیست که نیست! این متحرّک وقتی شروع کرد تا «لقاء الله» در حرکت است، این‌طور نیست که در این وسط‌ها به گودال نفی و نابودی برود و بعد سر از جای دیگری دربی‌آورد. فرمود این معنا را که نمی‌فهمید، آن معنای حسّی و تجربی را بخواهید بفهمید که ما هر ساله داریم مرده را زنده می‌کنیم؛ اگر مقداری بالاتر بیایید، انسان اصلاً نمی‌میرد! قبلاً هم ملاحظه کردید که قرآن مرگ را نابودی نمی‌داند و می‌گوید در مصاف با مرگ انسان پیروز است و مرگ را می‌میراند، نه بمیرد! مرگ را می‌پوساند، نه بی‌پوسد! او «ذائق» است و مرگ «مذوق»! اگر در این حدّ می‌توانید فکر بکنید، اصلاً سؤال جا ندارد که خدا چگونه مرده را زنده می‌کند و اگر در مسائل حسّی و تجربی فکر می‌کنید، ما هر ساله داریم مرده را زنده می‌کنیم! این که در روایات ما آمده «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَاکْثَرُوا ذِكْرَ النَّشُورِ»^۳

۱. سوره شوری، آیه ۵۳.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

۳. مفاتیح الغیب، ج ۱۷، ص ۱۹۴.

برای همین است. اگر نسبت به بدن می‌خواهید بگویید، هر ساله خدا دارد این خاک‌ها را زنده می‌کند! اگر راجع به روح سخن می‌گویید، او که نمی‌میرد!

به مقصد رسیدن انسان و ابن السبیل بودن دیگر موجودات

بعد می‌فرماید اگر قدری بالاتر بیایید می‌فهمید که همه موجودات «ابن السبیل» هستند و فقط انسان است که به مقصد می‌رسد، همه توراها هستند! برای اینکه موجود یا جماد است یا نبات است یا حیوان که در این سمت است و یا فرشته است که در آن سمت است؛ این موجودات مادی جماد و نبات و حیوان «ابن السبیل» توراها بخش اول هستند و آن فرشتگان و مجردات «ابن السبیل» بخش دوم هستند. تنها موجودی که از صفر به صد می‌رسد انسان است! فرشتگان درست است که از آن طرف به لقای الهی بار می‌یابند؛ ولی از این طرف از ماده که شروع نکردند، اینها توراها می‌باشند؛ تنها موجوی که از دو طرف، این راه را طی می‌کند انسان است، ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾؛ او می‌تواند خلیفه باشد، او می‌تواند مظهر همه اسمای الهی باشد، او می‌تواند از ثراب به «رب الارباب» برسد، بقیه موجودات همه «ابن السبیل» هستند و هیچ‌کدام از آنها از صفر به حق نمی‌رسند.

حفظ مراتب صدور انسان از «انا لله» در زمان رجوع و لقاء الهی

اما اینکه در آیات دارد که ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ که یعنی صیوررت همه اینها به لقای الهی است، این هم درست است؛ اما معنای آن این نیست که همه اینها به ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾^۱ می‌رسند، هر کس از هر جایی که آمده به همان جا برمی‌گردد! ما الآن معتقدیم که همه موجودات از ذات اقدس الهی هستند و همه موجودات هم به طرف خدا برمی‌گردند؛ اما همان‌طور که صادر شدند، همان‌طور برمی‌گردند! مگر همه موجودات صادر اول هستند؟ یا همه

۱. سوره نجم، آیه ۸.

موجودات صادر ثانی و ثالث و رابع هستند؟ همه موجودات با حفظ مراتب از خدا هستند و همه موجودات هم با حفظ مراتب به خدا می‌رسند، همان‌طوری که از خدا بودند؛ اما نه معنای آن این است که صادر اول هستند، به طرف خدا می‌روند، نه آن‌طوری که به ﴿دَنَا فَتَدَلَّى﴾ برسند. الآن ما می‌گوییم همه این آب‌ها که از باران ریخته و نزولات الهی است، به دریا می‌رسند، بله به دریا می‌رسند! اما این نهرهای کوچک همین که به بحر رسیدند همان‌جا می‌مانند، تنها آن سیل است که خروشان تا وسط دریا می‌رسد، مگر همه آب‌ها به وسط دریا می‌رسند؟! بنابراین ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ با حفظ مراتب، ﴿وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۱ با حفظ مراتب؛ این‌طور نیست که حالا معنای ﴿أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾ این باشد که همه آنها به «لقاء الله» برسند.

بنابراین قرآن به منکران معاد می‌فرماید که اگر شما انسان را فقط در محدوده طبیعت خلاصه می‌کنید، خدا هر ساله دارد مرده را زنده می‌کند و اگر بخشی از انسان را طبیعی و بخشی ماواری طبیعی و مجرد می‌دانید، آن‌که اصلاً نمی‌میرد تا شما بگویید وقتی مرگ پیدا کرد دوباره باید زنده شود. او هم برتر از آن است که وقتی این بدن را رها کرده دوباره بیاید به دنیا، با بدن خاص خودش به هر طوری که ذات اقدس الهی به او عطا می‌کند، سیر خودش را ادامه می‌دهد.

پرسش: مگر روح همه انسان‌ها به «لقاء الله» نمی‌رسد؟

پاسخ: بله، ولی آن‌که می‌تواند برسد این است. پس منکران اگر به آن مراحل میانی اشکال داشته باشند، پاسخ این است که ﴿أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾، اگر آن مسائل تجریدی قد عقل آنها برسد که پاسخ آن مشخص است؛

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

بر مبنای «حق» بودن خلقت نظام و عدم راهیابی باطل در آن

فرمود مشکل شما چه هست؟ این نظام، نظام حق است و باطل نیست، الآن در عالمی که می بینید - همیشه همین طور بود - این ظلم ها، این قتل و غارت ها همیشه بود، ﴿وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾^۱ همیشه بود؛ حساب و کتاب اگر در عالم نباشد که می شود لغو! چند صباحی یک عده به قدرت خودشان متکی هستند، بعد به قهر الهی می رسند؛ لذا فرمود که ما چند کار کردیم: هر چیزی را به حق خلق کردیم: ﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾؛ انسان را ذات اقدس الهی به حق آفرید، انسان را - آن دستگاه گوارش و معده و روده و اینهایی را که در جلسات قبل اشاره شد - طرزی خلق کرد که چیز باطل را قبول نمی کند؛ غذای سمی و آلوده را برمی گرداند. این انسان مثل تئنگ خالی نیست که هر چه در آن بریزی جا بدهد، این طور نیست! این را صحیح و سالم خلق کرده است، اگر غذای سالم به روده و معده دادیم جذب می کند و غذای مسموم دادیم بالا می آورد، فطرت هم همین طور است، فرمود حرف دروغ زدی، این برمی گرداند و باور نمی کند؛ حرف راست زدی، باور می کند؛ درونش به حق، بیرونش به حق، روحش به حق، بدنش به حق، ما اینها را با حق ساختیم؛ یعنی مصالح ساختمانی انسان حقیقت است. کل جهان هم همین طور است، مصالح ساختمانی «أرض و سماء» حقیقت است؛ کسی روی زمین خلاف بکند، بالا می آورد؛ زیر آسمان خلاف بکند، بالا می آورد.

ماندگاری انبیا و نابودی سلاطین شاهی بر «حق» بودن خلقت نظام

فرمود این مجموعه به حق خلق شد و مزاج این نظام سپهری باطل را قبول نمی کند. الآن شما می بینید که این هفت میلیارد را سه - چهار نفر دارند اداره می کنند! وجود مبارک ابراهیم است و موسی است و عیسی است و وجود

۱. سوره طه، آیه ۶۴.

مبارک پیغمبر و اهل بیت (علیهم السلام)؛ اینها دارند جهان را اداره می‌کنند، دیگران رفتند که رفتند، اثری از آنها نیست! این همه سلاطین و خوانین و خواتین و اینها که آمدند خبری از آنها نیست، آنکه می‌ماند این است.

تبیین «حق» بودن خلقت نظام با آیه ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى...﴾

بنابراین فرمود در این نظام، اگر شما خیال کردید که معاد «عود إلى الدنيا» است، این خیال باطلی است و معاد این نیست؛ اگر درباره قدرت خدا بحث می‌کنید که ما گفتیم هر ساله خدا دارد مرده را زنده می‌کند؛ اگر درباره روح بخواهید بحث کنید، روح که نمی‌میرد، بلکه روح مرگ را می‌میراند؛ اگر درباره کل نظام بخواهید بحث کنید، هم نظام فاعلی حق است، هم نظام داخلی است و هم نظام غائی حق است، ما با مثلث حق خلق کردیم.

بیان نورانی وجود مبارک موسای کلیم در دربار فرعون این است که ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۱ که مبسوطاً در سوره «طه» گذشت، این یک جمله کوتاهی است؛ اما به سه نظام اشاره کرده: فرمود هر چیزی که شما به آن اشاره کنید، یک نظام فاعلی دارد که به «الله» منتهی است؛ یک نظام داخلی دارد که کمبودی ندارد و هر چه، هر چیزی که باید داشته باشد دارد. پیشرفته‌ترین علم اگر درباره درخت فتوا بدهد که درخت باید فلان اثر را داشته باشد، خدا آفرید و داد؛ معدن باید فلان اثر را داشته باشد، داد؛ هر چیزی هر چه لازم دارد به او داد: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ کمبود ندارد تا بگویید که ای کاش درخت این را می‌داشت! نه، هر چه که باید داشته باشد دارد. درخت‌ها و خوشه‌ها و شاخه‌ها هر چه باید داشته باشند دارند، این برای نظام داخلی بود؛ بعد باید به مقصد برسند، بی مقصد که نیست! مقصد اینها را مشخص کرده، یک؛ مقصودی که در آن مقصد او را زیارت می‌کند را مشخص کرده، دو؛ راهی که اینها را به مقصد برساند تا مقصود را ببینند مشخص کرد، سه؛ فرمود: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ راه رفتن را، پای رفتن را، چشم رفتن را به آنها داد تا به مقصد برسند؛ پس هم نظام فاعلی را

۱. سوره طه، آیه ۵۰.

مشخص کرد، هم نظام داخلی را مشخص کرد و هم نظام غائی را مشخص کرد که این می شود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ

الْخَالِقِينَ﴾^۱

لقاء الهی پایان صیورت انسان و مقصود از آن

پرسش: ببخشید! منظور از «مصیر» انسان با «صاد» همان رسیدن به بهشت و جهنم است؟

پاسخ: نه، مقصود نهایی کسی دیگر است، بهشت و جهنم می رود، آخرت می رود، تا به لقاء «الله» برسد.

پرسش: «لقاء الله» چگونه است؟

پاسخ: «لقاء الله»، «لقاء الله» است! آن جا جلوه و نور الهی را می بیند که تا کنون گوشه ای از این برای کلیم حق

ظهور کرده است.

پرسش: «مصیر» همین است که فرمودید؟

پاسخ: نه «مصیر» همه اینها این نیست؛ ولی پایان خواص است! چهره می بیند - چهره هستی - آن که در نماز

می گوید: ﴿وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ﴾^۲، نه یعنی «نَظَرْتُ»، این «وَجْهَةٌ نَاضِرَةٌ»، نه «عِیونٌ نَاضِرَةٌ»! چهره

هستی که در نماز می گوید: ﴿وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي﴾، همان وجه ﴿وَجْهَةٌ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاضِرَةٌ﴾^۳ آن به

طرف لقاء الهی است؛ البته به جلوه حق می رسد، به تجلی حق می رسد، به «نور السَّمَوَاتِ بِالْحَقِّ» می رسد، هر کسی

«كُلُّ عَلَى مَرَاتِبِهِ». ذات حق تعالی که ادراک و شهود او مستحیل است، «بِالْقَوْلِ الْمَطْلُوقِ» در دسترس احدی نیست،

چون او بسیط است و جزءبردار نیست، یک؛ نامتناهی است و اکتناپذیر نیست، دو؛ او را نمی شود با علم شهودی

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۲. سوره انعام، آیه ۷۹.

۳. سوره القیامة، آیات ۲۲ و ۲۳.

درک کرد، البته با علم حصولی، مفهوم نامتناهی، مفهوم «الله»، مفهوم ذات جامع جمیع کلمات که ما به همین‌ها مکلف هستیم راه دارد.

یک بیان لطیفی مرحوم ابن بابویه قمی از وجود مبارک امام صادق (علیه السلام) در همان توحید نقل می‌کند که شخصی به حضرت عرض می‌کند اینها که مفهوم است! فرمود اگر مفهوم نباشد «لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَفِعًا»^۱، ما که مکلف نیستیم آن ذات را ببینیم! ما مکلف هستیم که بفهمیم؛ برهانی باشد که مثل دو، دو تا چهارتا یا قوی‌تر از این و غنی‌تر از این که شفاف باشد و ثابت بکند که یک حقیقت نامتناهی در عالم هست، ما و عالم را آفرید و ما در برابر او خاضع هستیم؛ ما این را باید بفهمیم و عمل کنیم؛ اما برویم بیرون و او را ببینیم، نه مکلف هستیم و نه مقدور ما هست! فرمود: «لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَّا مُرْتَفِعًا». بنابراین هم دلیل تجربی ذکر می‌کنند و هم دلیل تجربی.

پرسش: آیا این فیض خاص در همین دنیا هم ...؟

پاسخ: خواص در آنها کسانی هستند که «مُؤْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»^۲ نصیب آنها شده است؛ مثل وجود مبارک حضرت امیر و امثال او که چنین هست.

پرسش: اینها در منطقه سوم است!

پاسخ: بله، منطقه اول و دوم که مستحیل است!

متعدد شدن براین دال بر معاد با تعدد حدّ وسط آن

فرمود اینها می‌گویند: «إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْثِقَتَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ»، خیال می‌کنند که معاد رجوع به دنیا است ﴿فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾. آن‌گاه استدلال قرآن این است که اگر به قدرت خود تکیه می‌کنید، ما مقتدرتر از

۱. التوحید (للصّدوق)، ص ۲۴۵.

۲. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۹.

شما را خاک کردیم: ﴿أَمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ که ﴿أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾، اگر برهان می‌خواهید این است: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾؛ ما بازیگر نیستیم! اگر نظامی باشد که هر کس هر چه کرد کرد، بگوید: ﴿وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾^۱، حساب و کتابی نباشد می‌شود «لعب» و بازی. فرمود ما اهل «لعب» نیستیم، اهل بازی نیستیم، اهل بطلان نیستیم؛ تعبیرات سوره مبارکه «ص»، تعبیرات سوره مبارکه «مؤمنون»، تعبیرات سوره مبارکه «یونس» به این مضمون است؛ در اوّل سوره مبارکه «یونس» ملاحظه بفرمایید، آن‌جا در آیه سه به بعد فرمود: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ * إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَ اللَّهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ...^۲ کذا و کذا؛ هر کسی کاری کرد در برابر آن مسئول است، این‌طور نیست که حساب و کتابی نباشد!

پس چهار تا حدّ وسط است که در اثر تعدّد حدود وُسطی، براهین متعدّد می‌شود؛ «لعب» باطل است، باطل یعنی بی‌هدف بودن صحیح نیست و «عَبَث» صحیح نیست، «سُدی» صحیح نیست که اینها در سور قبلی گذشت و این اخیری، یعنی ﴿أَمْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ در سوره مبارکه «القیامة» می‌آید.

در ذیل این ﴿أَمْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ روایتی است که وجود مبارک حضرت امیر(سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) کشاورزی می‌کردند، وقتی این بیل‌ها را با خاک آشنا می‌کردند و خاک‌ها را شیار می‌کردند، این آیه نورانی را می‌خواندند: ﴿أَمْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾. کارگری که کار می‌کند، برای رفع خستگی زمزمه‌ای دارد که

۱. سوره طه، آیه ۶۴.

۲. سوره یونس، آیات ۳ و ۴.

وجود مبارک حضرت امیر این آیه را می‌خواند؛^۱ چه اینکه وجود مبارک حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل وقتی می‌خواستند این کعبه را بسازند، با همان زبان خودشان که قرآن آن زبان را به عربی ترجمه کرده است، زمزمه‌ای داشتند و می‌گفتند: ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾.^۲ این بنا و اینها که کارهای یدی دارند، برای رفع خستگی زمزمه‌ای دارند؛ آن کسی که «اهل الله» نیست، برای رفع خستگی آن بدن حیوانی خود سوت می‌کشد، اما آن کسی که «اهل الله» است یک ذکر و زمزمه‌ای دارد. آنها وقتی می‌خواستند این دیوار کعبه را بالا ببرند، مطلبی را می‌گفتند که ترجمه عربی آن این است که ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾؛ ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾، این ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا﴾ شعار آنها در ساختن کعبه بود. این ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ هم شعار مبارک حضرت امیر بود در آن کشاورزی.

پرسش: از فرمایش حضرتعالی استفاده می‌شود که از زمان تکوین به تشریع آمده را اشاره می‌کنید، حالا آن انسان جاهل یا مشرک اصلاً ...

پاسخ: به هر حال اول این براهین را برای اثبات توحید آوردند، بعد وقتی که از مشرکان اقرار گرفتند که ﴿مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾،^۳ بعد با اینها استدلال می‌کند. اگر کسی اهل استدلال نباشد، او را از راه انسان‌شناسی معرفی می‌کنند که حقیقت انسان که نمی‌میرد! آن را روی حدس می‌گویند، نه روی برهان مقدمات حسّی یا تجربی. از اینها اول اقرار گرفتند که ﴿مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾، فرمود حالا که «الله» را قبول دارید، خدا با سه نظام این جهان را خلق کرد: نظام فاعلی آن مضبوط است، نظام داخلی آن مضبوط است، نظام غایی آن مضبوط است، شما نمونه‌ای بیاورید که کسی، پژوهشگری بگوید ای کاش این خوشه، این درخت یا آن

۱. الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۴۲۴؛ «... هُوَ فِي حَائِطٍ لَهُ عَلَيْهِ ثُبَانٌ يَتَوَكَّأُ عَلَى مِسْحَاتِهِ وَهُوَ يَقُولُ ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى﴾ وَدُمُوعُهُ تَجْرِي عَلَى خَدَّيْهِ ...».

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۷.

۳. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

شیء اگر این طور بود بهتر بود! این درخت هر چه که باید داشته باشد دارد، این درخت! این انسان هم هر چه که باید داشته باشد دارد، ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾^۱ فرمود ما به حق خلق کردیم.

اطلاق دو بار کلمه «حق» در «قرآن» و تفاوت آن

مطلب دیگر این است که کلمه «حق» قبلاً در سوره مبارکه «لقمان» و اینجا مطرح شد که دو تا اطلاق دارد: یکی اینکه بر ذات اقدس الهی «حق» اطلاق می شود که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾^۲، این حق مقابل ندارد و اگر ﴿وَ أَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ﴾^۳ آن عدم ملکه نیست، آن سلب و ایجاب است. خدا «حق» است و در برابر خدا چیزی نیست تا باطل باشد، چون باطل عدم ملکه است و در برابر خدا هر چه هست معدوم است، بعد ذات اقدس الهی می آفریند. یک «حق» است که به اصطلاح کتاب‌هایی که رایج است، می گویند: «حق مخلوق به»، این حق «مخلوق» به «فیض خداست که فرمود: ﴿وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾»^۴، این اصطلاح «حق مخلوق» به «از این قسمت از آیات گرفته شده که فرمود ما به حق جهان را خلق کردیم؛ یعنی مصالح ساختمانی ما در آفرینش «فرشته‌ها» و «ملائکه» و «أرض» و «ما بینهما» حق است؛ ما با حق ملک را ساختیم، با حق آسمان را ساختیم و با حق زمین را ساختیم، این را می گویند «حق مخلوق به»؛ این حق همان فیض الهی است که با خلق، عین اوست «من وجه» و غیر اوست «من وجه»، این است که در کتاب‌های عرفانی می گویند حق «عین الخلق» است «من وجه» و «غیر الخلق» است «من وجه»، این حق «مخلوق به» است، نه آن حقی که ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾. تعبیر بزرگان اهل معرفت این است که «الحق حق و الخلق خلق»، هیچ ارتباطی با هم ندارند که این آن بشود و آن

۱. سوره طه، آیه ۵۰.

۲. سوره حج، آیات ۶ و ۶۲.

۳. سوره حج، آیه ۶۲.

۴. سوره حجر، آیه ۸۵.

این بشود! خدا خداست و خلق هم خلق است. این حقّی که خدا جهان را با این حق - یعنی «الحقُّ المخلوقُ به» - آفرید، «أعنى فیض المنبسط»، این حق عین خلق است «مِنْ وجهٍ» و غیر خلق است «مِنْ وجهٍ»، این حق «داخلٌ فی الخلقِ لَا بِالْمَازِجَةِ وَ خَارِجٌ عَنِ الْحَقِّ لَا بِالْمُبَايَنَةِ»^۱ و آن ذات اقدس الهی محمول و موضوع این گونه از قضایا نخواهد بود، گفتند «الحقُّ حقٌّ وَ الخلقُ خلقٌ».

پرسش: به فرموده حضرت تعالی حق پلّه منتشرکننده عالم معنا است در عالم مادی.

پاسخ: نه، این مطلق است و آنها تعینات این هستند.

پرسش: ... در قرآن می فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^۲، حالا ما اگر همین نور را - بعضی نور صافی می گویند - از یک منشور رد کنیم، چندین رنگ از آن بیرون می آید.

پاسخ: ببینید این ﴿نُورِهِ﴾^۳ با «مَثَلُهُ» فرق می کند، فرمود: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ و «مَثَلُهُ» نفرمود، فرمود: ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾، ما با مَثَل نور «الله» در عالم کار داریم، نه «مَثَلُهُ»، آن ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾^۴ است و قبلاً هم گفته شد که موضوع و محمول با هم متحد هستند! اگر گفتیم «الف» «باء» است و «زید قائم»، موضوع و محمول متحد هستند؛ اما تعیین محور اتحاد به دست محمول قضیه است، نه به دست موضوع و نه به دست رابط. ما سه قضیه داریم که هر سه قضیه از هم جدا هستند و تعیین کننده این سه قضیه هم محمول قضیه است. پس اصل اوّل این است که در هر قضیه موضوع و محمول باید متحد باشند، اصل دوم آن است که تعیین کننده محور اتحاد چیست؟ موضوع قضیه است یا محمول قضیه است؟ در جوشن کبیر «الله» یک طرف و «هو» هم به «الله» برمی گردد، اما هزار اسم یا

۱. رک: نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۱؛ «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْقَارَتُهُ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَمْرَأِلُهُ».

۲. سوره نور، آیه ۳۵.

۳. سوره نور، آیه ۳۵.

۴. سوره نحل، آیه ۶۰.

هزار و یک اسم^۱ بر آن حمل می‌شود که می‌شود هزار قضیه؛ در این هزار قضیه از طرفی «الله» موضوع است و ضمیر «هو» هم به «الله» برمی‌گردد؛ اما محور اتحاد هزار جاست، نه ذات اقدس الهی! ما الآن در نمونه‌های خودمان که داریم می‌گوییم: «زیدٌ هو ناطقٌ، زیدٌ هو عالمٌ، زیدٌ هو قائمٌ» که سه قضیه است و در هر سه قضیه یک ذات داریم به نام زید، «هو» هم به همین زید برمی‌گردد نه به غیر او؛ اما محور اتحاد سه جاست؛ وقتی گفتیم «زیدٌ هو ناطقٌ»، یعنی در مقام ذات ناطق است؛ وقتی گفتیم «زیدٌ هو عالمٌ»، یعنی در مقام ذات نه، در مقام وصف عالم است؛ وقتی گفتیم «زیدٌ هو قائمٌ»، یعنی در مقام ذات نه، در مقام وصف نفسانی نه، در مقام تَن و فعل قائم است؛ این سه تا اتحاد است، حرف اوّل را در اتحاد محمول قضیه می‌زند نه مفهوم. «الله»، «الله» است و «هو» هم به «الله» برمی‌گردد، هزار تا محمول است در «جوشن کبیر»، هزار تا قضیه است، هزار تا هم اتحاد است که همه بیرون دروازه است! اگر گفتند «هُوَ دَاخِلٌ فِی الْأَشْیَاءِ»، اگر تازه این «هو» به آن حق به معنای «الله» برسد، نه حق «مخلوق» به»، تعیین محور اتحاد به دست محمول قضیه است، ما باید ببینیم محمول قضیه کجاست؟ آن جا هم ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، بعد ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾، نه «مَثَلُهُ»، آن ﴿لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾.

تجرّد روح و نظم حاکم بر جهان دلیلی بر وجود معاد

به هر تقدیر اینها یا می‌فهمند یا نمی‌فهمند، اگر نمی‌فهمند که ﴿خُذُوهُ فَعَلَّوْهُ﴾^۲ دامن گیر اینهاست! اگر می‌خواهند بفهمند چند برهان است: یکی اینکه «الله» را برای آنها معرفی کرده و یکی هم انسان را؛ مگر انسان می‌میرد؟ شما الآن که این جا نشستید شرق و غرب را از نظر مکان در نظر می‌گیرید، از نظر تاریخ بگویید فلان حکیم سه هزار سال قبل بود یا چهار سال قبل بود یا وجود مبارک ابراهیم چند قرن قبل بود، زمان و زمین را شما الآن درک کردید،

۱. دعای جوشن کبیر در یکی از غزوات صدر اسلام از جانب جبرئیل برای پیامبر اسلام آورده شده است. این دعا صد بند دارد و هر بند حاوی ده «اسم» از اسمای خداست، به جز بند ۵۵ که یازده «اسم» باری تعالی در آن آمده است؛ بنابراین، در مجموع، این دعا حاوی هزار و یک «اسم» خدای متعال است.

۲. سوره الحاقة، آیه ۳۰.

پس روحی دارید مجرد، نه متزمن است و نه متمکن؛ نه در زمانی می‌گنجد و نه در مکانی جا دارد؛ چیزی که نه متزمن است و نه متمکن، معلوم می‌شود که مجرد است و این شیء مجرد مُردنی نیست؛ به همان دلیل که شما پژوهش می‌کنید، تحقیق می‌کنید و از هزارها سال قبل خبر می‌دهید، حتی الآن یک منجم ماهر دقیق اگر عرضه داشته باشد می‌تواند خسوف و کسوف هزار سال بعد را مثل کف دست بررسی کند! از بس عالم منظم است! این نظم است: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾^۱، فرمود آن قدر منظم خلق کردیم! شب و روز حساب آن منظم است، شمس و قمر حساب آن منظم است، هیچ‌کدام حق ندارند که جلو بیفتند! اگر منجمی عرضه داشته باشد، می‌تواند خسوف و کسوف هزار سال یا دو هزار سال بعد را مثل کف دست روشن کند، از بس منظم است! یا خسوف و کسوف ده هزار سال گذشته را می‌تواند مشخص کند. این روح مجرد مُردنی نیست! وقتی که مُردنی نیست، به هر حال این تن را که رها کرد جایی باید زندگی کند و اگر زندگی می‌کند، توشه‌ای می‌خواهد، حیاتی می‌خواهد، وضعی می‌خواهد که مثل اینجا نباشد. فرمود اگر آن فهم را دارید که ما بگوییم انسان ﴿كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾، همه «ابن السبیل» هستند، مگر انسان و اگر در آن حد نیستید، بدانید که این جا طبق این چهار برهان جای «عَبَث» نیست، جای «لَعُو» نیست، جای «لَعِب» نیست، جای باطل نیست و حق است و این حق همان حق «مخلوق به» است که این حق «عینُ الخلق» است «مِنْ وَجْهِ»، چون فیض عین مستفیض است «مِنْ وَجْهِ» و غیر مستفیض است «مِنْ وَجْهِ آخر»؛ عالم را به حق خلق کردند. آنها که زمامدار این گونه از فکر هستند، فرمودند خدا، خداست که کسی به او دسترسی ندارد و خلق هم «خلق» هستند. این «علاءالدوله سمنانی» که بارها به ابن عربی اشکال می‌کند، می‌گوید همیشه همین‌طور حرف بزنید! همیشه این‌طور کسی حرف می‌زند که حکیم باشد، نه عارف که غرق یک سلسله مسائل است. وقتی ابن عربی آن حرف را زد، علاءالدوله‌ای که قدم‌به‌قدم اشکال می‌کند به ابن

عربی، می‌گوید همیشه همین‌طور حرف بزنید! اگر همیشه همین‌طور حرف بزنند که می‌شود فیلسوف، دیگر عارف نمی‌شود! گفت «الْحَقُّ حَقٌّ وَالْخَلْقُ خَلْقٌ» که حساب آنها کاملاً از هم جداست. به هر تقدیر فرمود که آسمان و زمین حق است و ما بازیگر نیستیم.

چگونگی جمع بین بازیچه بودن دنیا و بازیگر نبود خدا

در بحث‌های قبل هم یک بیان لطیفی از سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبائی نقل شد که اگر شما بازیگر نیستید، دنیا که بازیچه است این را چه کسی آفرید؟ شما می‌گویید: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ﴾^۱، شما هم که دنیا را آفریدی، هم آخرت را آفریدی و غیر از شما که کسی دیگر خلق نکرد! شما هم که می‌گویید ما بازیگر نیستیم و از این طرف هم که می‌گویید دنیا لهو و لعب است، پس این مشکل را چگونه حل می‌کنید؟ یک بیان لطیفی سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) دارد که فرمود خیلی فرق است بین بازیگر و بین بازی‌ساز؛ فرمود خدا ابزار بازی خلق کرد و بازیگر نیست. ببینید هیأت مدیره یک مدرسه برای اینکه بچه‌ها خسته نشوند، می‌گویند چند ساعت درس بخوانند یک ساعت هم بازی بکنند، بچه‌ها را به بازی گرفتن حکمت است! این هیأت مدیره مدرسه حکیمانه بررسی کرده، آنها که بازیگر نیستند؛ کودک را به بازی گرفتن حکمت است! اینها که اسباب بازی برای بچه‌ها می‌سازند، عروسک می‌سازند، اینها بازیگر نیستند، بلکه بچه‌ها را به بازی گرفتن حکمت است، آنها می‌توانند بگویند که ما بازیگر نیستیم و درست هم می‌گویید، می‌توانند بگویند ما حکیمانه کار می‌کنیم و درست هم می‌گویید، چون بچه را بازی گرفتن حکمت است. اینها که یک مقدار خوردند، یک مقدار نوشیدند، یک مقدار خوابیدند، یک مقدار گفتند و یک مقدار خندیدند، این بساط برای این است که یک مقدار خستگی رفع بشود تا بقیه کارها را انجام بدهند. از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردند که امام بعد از شما چه کسی است؟ فرمود: «مَنْ لَا يُلْهُو وَلَا

۱. سوره انعام، آیه ۳۲.

يَلْعَبُ»^۱ آنکه بازی نمی‌کند، چه کسی به دنبال من راه بیفتد؟! چه کسی نام مرا ببرد؟! حیف انسان نیست که دهن باز کند و بگوید که چه کسی به دنبال من می‌آید؟ فرمود: «بَابِي وَأُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ»؛ فرمود پدرم و مادرم فدای کسی که اهل بازی نیست! وقتی آن شخص این سؤال را کرد که امام بعد از شما کیست؟ فرمود: «مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ»، فوراً در همان زمان وجود مبارک امام کاظم (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) یک کودکی بود که برّاهای همراه او بود و وارد منزل شد، به این برّاه گفت: «أُسْجِدِي لِرَبِّكَ»، بعد وجود مبارک امام صادق این بچه را به بغل گرفت و فرمود: «بَابِي وَأُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ». امام اهل بازی نیست، نه کسی را بازی می‌دهد، نه به بازی کسی خوشحال است و نه حاضر است که بازی بکند. فرمود ما بازیگر نیستیم، کودکان را به بازی گرفتن حکمت است! پس دنیا «بِأَنَّهُ دُنْيَا»، - نه زمین و آسمان، چون اینها بازی نیستند! - این برای من است، فلان مقام برای من است، فلان سِمَت برای من است، من این را دارم، اینها دنیا است! وگرنه زمین که اگر زمین باشد را که کسی افتخار نمی‌کند! زمین زمین است و باغ و بوستان، باغ و بوستان است؛ اما اینکه برای من است افتخارآور است؛ من این را دارم، من آن مقام را دارم، من این بُرج را دارم، منظور از دنیا یعنی این. فرمود اینها بازیچه است و افراد کوتاه‌نظر را به بازی گرفتن حکمت است؛ لذا اگر پدر بگوید من بازیگر نیستم و حکیمانه کار می‌کنم درست گفته است، با اینکه برای بچه خود عروسک خریده! آن عروسک‌ساز بگوید ما حکیمانه کار می‌کنیم، درست گفته؛ آن هیأت مدیره مدرسه بگویند که ما حکیمانه برنامه‌ریزی کردیم درست گفتند، کودکان را به بازی گرفتن حکمت است؛ لذا بین دو تا آیه کاملاً قابل جمع است، فرمود ما «لَاعِب» و بازیگر نیستیم و دنیا هم بازیچه است؛ البته دنیا یعنی غیر از زمین و غیر از آسمان. دنیا یعنی همه این من و ما.

۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۳۱۱. «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ وَأَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى وَهُوَ صَغِيرٌ وَمَعَهُ عَنَّا مَكِّيَّةٌ وَهُوَ يَقُولُ لَهَا اسْجُدِي لِرَبِّكَ فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ بَابِي وَأُمِّي مَنْ لَا يَلْهُو وَلَا يَلْعَبُ».

یک بیان لطیفی بعضی از حکما دارند که فرمودند درخت هرگز ترقّی نمی‌کند که قبلاً این بحث گذشت، برای اینکه از درخت آنچه بالا می‌آید ریشه او نیست، اصل آن نیست، سر آن نیست، مغز آن نیست؛ این دُم و فرع آن است، سر و دهان آن در لجن است. فرمود اینها که بُرج ساختند، باید مواظب باشند که اینها ترقّی نکردند، چون دهان آنها روی خاک است! شما هم این کتاب شریف وسایل را در باب مَسکن را ملاحظه بفرمایید! یک وقت است کسی ده طبقه، بیست طبقه، کمتر و بیشتر می‌سازد که مشکل جامعه را در اثر کمی زمین حل بکند، آن یک حساب دیگر است؛ اما یک وقت است که خودش جهت فخرفروشی بُرج چند طبقه می‌سازد، مرحوم صاحب وسایل (رضوانُ اللهِ عَلَیْهِ) در کتاب مسکن وسایل دارد که وقتی کسی مازاد بر حاجت خودش طبقات بسازد، فرشته‌ها به او می‌گویند: «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ أَيْنَ تُرِيدُ»^۱ این «يَا أَفْسَقَ الْفَاسِقِينَ أَيْنَ تُرِيدُ» می‌شود هو و لعب!

بنابراین از آن طرف می‌گویند نیاز جامعه را برطرف کنید، از این طرف می‌گویند که اگر کسی بُرجی ساخت و بالا آمد، این دُم اوست که بالا آمده، وگرنه دهن آن در لجن است. هیچ حکیمی نمی‌گوید که نبات ترقّی می‌کند درخت ترقّی می‌کند، اینکه آمده سر او و مغز او نیست، بلکه این فروعات اوست. برخی‌ها که حیات گیاهی دارند دُم و فروعات آنها بالا آمده است، وگرنه دهان آنها در لجن است! مغز و فکر آنها در همین که «سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْبَنَاءَ وَالْمَاءَ وَالطِّينَ»^۲.

بنابراین جمع بین «مَا كُنَّا لَاعِبِينَ» با «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» هست، پس آنها اگر خواستند به قدرت تکیه کنند، فرمود: «أَمْ هُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ؟» اگر برهان خواستند، فرمود: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ؟» اگر مُلحد هستند و خدا را قبول ندارند، با انسان‌شناسی معاد ثابت می‌شود که انسان موجودی است نَمیر و

۱. وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۳۱۱.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۵۳۱.

یک موجود غیر به هر حال باید با یک حساب و کتابی زندگی کند. فرمود انسان مگر می‌میرد؟! انسان مرگ را می‌میراند! انسان برای همیشه زنده است و مرگ از بین رفتنی است، حالا اگر شما درباره بدن او مشکلی دارید، ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ برای شما مشخص می‌شود با کدام بدن هست، آنچه هست انسان با همین بدن محسوس می‌شود، چگونه می‌شود فردا معلوم خواهد شد. حالا شما چه کار دارید که چگونه می‌شود؟! به هر حال انسان است! در روایات ما آمده فرمودند: «عَلَى صُورِ أَبْدَانِهِمْ لَوْ رَأَيْتَهُ لَقُلْتَ فُلَانٌ»^۱ همان شخص است، کاملاً معلوم است که آدم می‌بیند و می‌شناسد. حالا چگونه می‌شود را ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ مشخص می‌کند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»